

لزوم اخلاق در جهان امروز

دکتر محمد اسدی گرمارودی*

دانشیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه صنعتی شریف، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۲/۰۱، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۰۴/۱۵)

چکیده

یکی از مسائل مهم و مورد ابتلای جامعه امروز بشری مسئله اخلاق و رفتار انسانی است. از یک سو فقدان امور اخلاقی، نظام خانواده و جامعه را از هم پاشیده و از سوی دیگر ضرورت و اهمیت اخلاق زیر سؤال رفته است. با همه این مشکلات هنوز تصور می‌شود امور اخلاقی به جوامع گذشته مربوط بوده و در دنیای امروز بدان نیازی نیست. این مقاله می‌کوشد تا با تعریف علم اخلاق، ارتباط آن با نفس انسانی، نقش حالات نفس در چگونگی رفتار بشری و رابطه آن با کمال انسانی، اهمیت و ضرورت آن را در هر زمان و به‌ویژه در عصر حاضر معلوم کند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، بُعد انسانی، بُعد حیوانی، کمال ابزار، کمال انسان، کون جامع.

*. E-mail: asadigarmarodi@sharif.edu

مقدمه

زندگی سعادتمندانه و کمال فرد و جامعه آرزوی همیشگی انسان‌ها و خواست فطری و عقلایی هر فردی است. تا آنجا که تاریخ گواهی می‌دهد، بزرگان و حکما طرح‌های مختلفی داده و برای نیل به این هدف پیشنهادهایی کرده‌اند. اما دقت در بحث مشخص می‌کند که عامل اصلی حرکت انسانی و چگونگی رفتار بشری و تفاوت‌های آن، نحوه خُلقیات انسان است. علم اخلاق عهده‌دار اصلاح خُلقیات است و «تزکیه نفس» یا «خودسازی» هم نام می‌گیرد. همه تلاش‌های روزمره انسان، برای ایجاد امکانات بیشتر جهت زندگی بهتر و ارزنده‌تر است؛ اما تعریف زندگی بهتر و تعیین جهت زندگی به عهده علم اخلاق است.

انبیاء برجستگان عالم وجودند و با عنوان «مصطفای الهی» شأن و منزلتشان مشخص می‌شود بنابراین، برای برترین و برجسته‌ترین امور رسالت می‌یابند. اوامر و نواهی خداوند، که حکیم مطلق است، بهترین دستور برای حیات بشری است و ابلاغ این اوامر و نواهی از رسالت آنان است. اما هدف بعثت تکمیل مکرمات اخلاقی معرفی شده و این خود دلیلی بارز بر اهمیت موضوع اخلاق است. پس جا دارد که در تبیین و تفسیر و عمل به ارزش‌های اخلاقی بیشتر تلاش شود.

تعریف اخلاق

اخلاق از ماده «خُلُق» است، «خُلُق» و «خُلُق» هر دو از یک ریشه‌اند؛ اما خُلُق جنبه جسمی و بدنی انسان را گویند و خُلُق به حالات نفسانی و صفات درونی گفته می‌شود. راغب در مفردات خود می‌نویسد:

خُلُق و خُلُق در اصل یکی هستند. لکن خُلُق هیئت و شکل و صورتی است که با چشم دریافته می‌شود. اما خُلُق سجایا و صفات درونی انسان است که با چشم دل دریافت می‌گردد (راغب، ۱۴۰۴: ۱۵۸).

عالمان علم اخلاق نیز این واژه را همین گونه معنی کرده‌اند؛ ابن مسکویه، از مؤلفان پیشگام اخلاق اسلامی، می‌گوید:

خُلُق حالت نفسانی انسان است که او را به انجام کارهایی بدون نیاز به تفکر و اندیشه، دعوت می‌نمایند (ابن مسکویه، بی‌تا).

همین معنی را خواجه نصیرالدین طوسی در *اخلاق ناصری* (۱۳۵۶: ۵۱)، فیض کاشانی در *حقایق* (۱۳۴۹: ۵۴) و ملاصدرا در *اسفار اربعه* (شیرازی، ۱۳۸۶) نقل کرده‌اند. دکتر معین پس از توجه به معانی ذکر شده، می‌نویسد: خُلُقُ هیئتِ راسخه در نفس است که مصدر افعال انسانی می‌شود (فرهنگ معین: بخش ۱، ۱۴۳۶، ذیل «خلق»).

نفس و اخلاق

وقتی پذیرفتیم که انسان دارای حرکت اختیاری است، منشأ و انگیزه حرکت مطرح می‌شود. قطعاً جسم و جنبه مادی وجود انسان نمی‌تواند علت و منشأ حرکت اختیاری باشد؛ زیرا جسم و بدن انسان ماده است و اقتضای مادی دارد، در ماده علت شیء نمی‌تواند مانع شیء باشد. اگر ماده علت حرکت است، دیگر نمی‌تواند مانع حرکت شود و اگر مانع حرکت است نمی‌تواند علت حرکت باشد و اگر علت و مانع حرکت دو چیز مختلف باشند، دیگر حرکت اختیاری معنی پیدا نمی‌کند؛ همانند حرکت اتومبیل که محرک آن موتور و بازدارنده آن ترمز است و لذا حرکتش حرکت اختیاری نیست، بلکه موتور یا ترمز تابع اراده و اختیار راننده آن است. اگر دست انسانی بر سر افتاده‌ای می‌زند و یا از افتاده‌ای دستگیری می‌کند و یا زبان شخصی با سخنان زننده دلی را می‌آزارد و یا با نحوه سخن گفتن قلبی را شاد می‌کند یا حقایقی را می‌آموزد، هیچ یک از این آثار متضاد اقتضای ذات ماده و لازمه جسم دست و زبان نیست. ذات آدمی حرکت دارد و اقتضای آن انجام فعل است؛ اما فعل مثبت یا منفی و کار مفید یا مضر و عمل خیر یا شر به ذات گوشت و پوست و استخوان دست ربطی ندارد؛ پس باید مبدأ و منشأ دیگری باشد که این آثار از او برخیزد.

لذا حکما و انسان‌شناسان بصیر انسان را مرکب از جسم و نفس دانسته و این آثار را از نفس می‌دانند.

خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد: نفس جوهری بسیط است که به بدن تعلق دارد و از آن به‌عنوان ابزاری برای اهداف خود سود می‌جوید (طوسی، ۱۳۵۶: ۴۸ و ۴۹).

پس انسان دو جنبه وجودی دارد، به جنبه بدنی او خُلُق گفته می‌شود و به این سبب زیبایی خلقتی و حسن صورت مطرح می‌شود، اما جنبه نفسی و بعد ماورای مادی او حالاتی می‌یابد که خُلُق نامیده می‌شود و زیبایی سیرت و حسن رفتار بدان منتسب می‌شود. امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده‌اند:

حَسْنُ الْخُلُقِ لِلْبَدَنِ وَ حَسْنُ الْخُلُقِ لِلنَّفْسِ (آمدی، بی‌تا: ۹۵).

زیبایی و محاسن خلّقی انسان به بدن و زیبایی و محاسن خلّقی او به نفس ربط پیدا می‌کند.

لذا اگر کسی بخواهد به تناسب اندام و زیبایی جسمی خود بپردازد، باید به آداب لازم در تربیت بدنی ملتزم شود و اگر به زیبایی رفتار و محاسن خوی و منش انسانی بیندیشد باید آداب لازم در تربیت نفسانی را در نظر داشته باشد.

نفس و کمال انسان

موجودات عالم از یک دید به دو دسته استکمالی و غیراستکمالی تقسیم می‌شوند. موجود استکمالی موجودی است که اگر چه دارای کمالاتی هم باشد ولی امکان کامل تر شدن و به درجه بالاتر رسیدن هم دارد.

گیاه و حیوان، چون انسان موجودات استکمالی‌اند؛ اما با این تفاوت که کمال آن دو، جهت و جنبه واحدی دارد و تنها در همان بُعد نباتی و حیوانی خود پیش می‌روند؛ یعنی اگر بذر گیاه و یا نوزاد حیوانی، در شرایط مساعد رشد خود قرار گیرد، تنها در همان بُعد وجودی گیاه و حیوان کمال می‌یابد؛ گیاهی کامل‌تر، با آثار گیاهی برتر و یا حیوانی قوی‌تر و با آثار حیوانی بیشتر، پدیدار می‌شود. هیچ‌گاه ممکن نیست که گرگی تحت تأثیر عوامل رشد و تربیت به گرگ نگهبان گله و محافظ گوسفندان تبدیل شود؛ زیرا در ذات حیوان جز استعداد حیوانی، جنبه و قوای دیگری وجود ندارد و در شرایط رشد و بروز مناسب هم قرار بگیرد، همان قوا بروز می‌یابد؛ بر همین اساس گفته‌اند:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

و همچنین در موجود نباتی جز بُعد نباتی وجود ندارد، هیچ‌گاه از درخت سیب غیر سیب پدیدار نمی‌گردد، با هر عامل رشدی نمی‌توان از آن میوه انگور یا انار به دست آورد یا با هر روش و نظام تربیتی نمی‌توان از نبات آثار حیوانی بروز داد؛ یعنی آثار خاص همان وجود که تنها و تنها بُعد نباتی است ظهور می‌یابد و رتبه هستی این موجود غیر از آن را اقتضاء ندارد.

اما انسان این‌گونه نیست، چون دارای نفس انسانی است - و قبلاً توضیح داده شد که نفس تعلق روح به بدن انسان است - به همین جهت دارای ابعاد مختلف وجود است، هم بُعد حیوانی دارد و هم بُعد انسانی و امکان بروز این آثار و غلبه هر یک بر دیگری هم وجود دارد. انسان به سبب بُعد حیوانی، می‌تواند حالات و صفات حیوانی پیدا کند و به لحاظ بُعد انسانی، آثار و خصایص انسانی می‌یابد. اگر در تزکیه نفس و خودسازی به گونه‌ای عمل شود که بُعد انسانی قوی شود و بُعد حیوانی را در اختیار بگیرد، رشد می‌یابد و از فرشته برتر خواهد بود، نیز با غلبه

بُعد حیوانی بر جنبه انسانی از حیوان هم پست‌تر می‌گردد. این ویژگی و استعداد خاص انسان است که می‌تواند از فرشته برتر و یا از حیوان پست‌تر شود. قرآن کریم این ویژگی بارز و این توان ارزنده انسانی را در سوره مبارکه تین بیان فرموده است. از یکسو امکان عرشی شدن انسان و لیاقت دریافت اجر غیرممنون را با عنوان احسن تقویم ذکر کرده و از سوی دیگر قرار گرفتن او در پست‌ترین درجه ممکن را اسفل سافلین نامیده است. در آیه ۱۷۹ از سوره مبارکه اعراف هم انسان را از چهارپایان پست‌تر و گمراه‌تر معرفی کرده است. دقت در آیه مذکور می‌فهماند که در نظر قرآن چه کسانی و چرا کالاً نعم بل هم آضل شناخته شده‌اند. آن‌ها کسانی‌اند که از عقل و چشم و گوش استفاده نمی‌کنند؛ یعنی بُعد عظیم انسانی را بروز نداده و از این امر مهم غافل مانده‌اند. از حضرت علی (ع) نقل شده است که فرمودند:

انَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ الْمَلَائِكَةَ عَقْلاً بِلا شَهْوَةَ وَ رَكَّبَ الْبِهَائِمَ شَهْوَةَ
بِلا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنْ
الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنْ الْبِهَائِمِ (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ۱۶۴).

طبق این روایت، از دید امیرالمؤمنین، فرشتگان موجوداتی هستند که تنها جنبه عقلی دارند و فاقد بُعد حیوانی و شهوانی‌اند، لذا صفات و حالات حیوانی نخواهند داشت و اگر تفاوتی با هم دارند، تفاوت تشکیکی در مراتب ملکی وجود آن‌هاست. اما حیوانات نقطه مقابل ملائکه‌اند، از بُعد عقلانی بی‌بهره‌اند و تنها جنبه حیوانی دارند و به همین سبب جز حیوانیت نخواهند داشت و همه آثار وجودی آنان حالات حیوانی خواهد بود و نیز تفاوت آنان تفاوت تشکیکی در مراتب حیوانیت است.

اما انسان هر دو جنبه را داراست و این دو بُعد می‌توانند به‌گونه‌ای رشد یابند که یکی بر دیگری غلبه یابد و آن را در اختیار خود بگیرد. اگر بُعد عقلانی غالب آید به اقتضای جاذبه و دافعه عقلی جاذبه و دافعه می‌یابد و فرماندهی عقلی هویدا می‌گردد و بُعد حیوانی ابزار اهداف عقلی قرار خواهد گرفت. به عکس، اگر بُعد حیوانی غلبه کند به اقتضای حیات حیوانی جاذبه و دافعه حیوانی بروز و ظهور می‌یابد؛ اعمال و رفتار چنین فردی رفتار حیوانی خواهد بود.

برای مثال به موردی معین و مصداقی مشخص از جلوه حیات انسانی یا حیوانی انسان اشاره می‌کنیم و آن خوردن و توجه به شهوت شکم است. اگر میل به غذا و شهوت خوردن آن‌قدر قوی شود که هدف قرار گیرد، تا آنجا پیش می‌رود که انسان بگوید: حرکت می‌کنم تا بخورم، یعنی تمام توان انسانی و ثمره اندیشه و بُعد انسانی در خدمت شهوت شکم می‌آید، این‌گونه

زیستن گرچه لازمه حیات حیوانی است، اما از این جهت تفاوت دارد که حیوان با امکان و توان حیوانی به حیات حیوانی خود ادامه می‌دهد، ولی انسان تحت تأثیر غلبه بُعد حیوانی با امکانات بُعد انسانی به حیات حیوانی می‌پردازد که قطعاً بسیار خطرناک‌تر خواهد بود. اما اگر بُعد انسانی انسان غلبه یابد تمامی تمایلات تحت کنترل عقل درآمده و تمامی توان انسان ابزار ظهور حیات انسانی می‌گردد. در مثال خوردن که مورد بحث بود، به جایی می‌رسد که می‌خورد تا حرکت کند، نه آنکه حرکت کند تا بخورد؛ پس خوردن هدف نمی‌شود، بلکه ابزار بقای وجود برای حیات انسانی به حساب می‌آید. در این حالت همه قوای شهوانی و بُعد حیوانی نیز همین‌طور می‌شود. با رشد و غلبه بُعد انسانی و سیطره عقل، نفس انسانی حالت ملکوتی پیدا کرده و فرماندهی نفس فرماندهی عاقلانه می‌شود و در نتیجه چنین انسانی حرکت انسانی خواهد داشت. حال با توجه به استکمالی بودن انسان، نحوه بروز قوای نفسانی نحوه کمال یا نقص انسان را مشخص می‌کند.

حالات نفس انسانی

انسان به جهت نفس انسانی دارای ابعاد مختلف وجودی است و لذا می‌تواند از فرشتگان برتر و یا از حیوانات پست‌تر گردد. این جهت وجودی انسان در نظر عرفا **گون جامع** خوانده شده است.

در نظر عرفا، همه عالم مظهري از مظاهر حضرت حق است و این مظاهر شامل:

۱. حضرت غیب مطلق که عالم اعیان ثابت و در حضرت علمیه است.
 ۲. حضرت شهادت و عالم مُلک است.
 ۳. حضرت غیب مضاف که به لحاظ قرب به غیب مطلق عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه یعنی عالم عقول و نفوس است.
 ۴. غیب مضاف به جهت قرب به عالم شهادت و آن عالم مثال است.
 ۵. حضرت جامعه که جامع چهار حضرات است و عالم آن عالم انسان کامل و جامع جمیع عوالم است (قیصری، بی تا: ۲۱).
- در دیوان شاه نعمت‌الله آمده است:

غیب مطلق حضرتی از حضرتش	عالم اعیان بود در خدمتش
هم شهادت حضرتی دیگر بود	عالم او مُلک خوش پیکر بود
حضرتی دیگر بود غیب مضاف	در میان هردو حضرت بی‌خلاف
وجه غیب مطلقش جبروت دان	علم معقولات از این عالم بخوان

با شهادت وجه او باشد مثال
چار حضرت در یکی حضرت نگر
چار حضرت گفته صاحب کمال
تا ببینی پنج حضرت ای پسر
(ولی، بی تا: مثنوی شماره ۲۳)

انسان به جهت جامعیت وجودی می تواند حالات مختلف حیوانی یا انسانی پیدا کند؛ اگر تنها می خورد و می خوابد و شهوت می راند، پس حیوان است و اگر علاوه بر اینها به خلق خدا آسیب هم رساند، پس سَبُع و حیوان درنده است و اگر همه اینها دارد و حيله و مکر و تزویر و خلاف و دروغ هم دارد، پس شیطان است و اگر شیطان و سبع نیست و خلق خدا از او آسوده اند، او مَلَك است. اما اگر علاوه بر مقام مَلکی، گرایش به معارف دارد و به ادراک حقایق عوالم وجود می پردازد و سیر الی الله و فی الله دارد، پس او انسان است. همه این حالات و رفتار به عنوان **گون جامع** امکان بروز از انسان دارد و مبدأ همه این ظهور و بروز حالات نفسانی اوست؛ بنابراین **قرآن کریم** برای نفس انسانی حالات مختلفی قائل است. گاهی سخن از نفس اماره به میان می آید و می فرماید:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (یوسف: ۵۳).

نفس بدفرماست، مگر آنکه پروردگارم رحمت آورد.

در این آیه، نفس انسان امرکننده به بدیها معرفی شده است. اما در دومین آیه شریفه سوره قیامت آمده است:

وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.

و سوگند به نفس ملامتگر.

اینجا نفس را **لوائمه**، یعنی سرزنش کننده بیان فرموده است؛ یعنی نفس می تواند به گونه ای درآید و حالتی پیدا کند که پس از ارتکاب به بدی، خود را سرزنش کند و نادم و پشیمان گردد. اگر طبق آیه قبلی، نفس در مرحله ای قرار می گیرد که امرکننده به بدی می شود، اما در این مرحله، نفس را در سطحی می شناساند که از بدیها ناراحت می شود و اظهار ندامت می کند. **لکن قرآن کریم** حالت دیگری را هم برای نفس انسان قائل است و می فرماید:

بِأَيَّتِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (فجر: ۲۷ و ۲۸).

هان ای نفس مطمئنه، به سوی پروردگارت که تو از او خشنودی و او از تو خشنود است، بازگرد.

در این حالت نفس به مرحله‌ای می‌رسد که دارای مقام اطمینان خاطر است و لیاقت سیر به سوی الله را می‌یابد و جز رضای حق چیزی نمی‌طلبد. این سه عنوان حاکی از سه نفس نیست؛ بلکه نفس انسان یکی است، اما حالت مختلف پیدا می‌کند. نفس می‌تواند در مرحله حیوانی و امر به حیوانیت باقی بماند که اماره نام می‌گیرد. یا کمی برتر آمده و نیروی ملامت و تذکر به ندامت داشته باشد که لوامه نامیده می‌شود. یا به درجات برتر ارزش‌های معنوی نایل شود و به رضای الهی راضی گردد که نفس مطمئنه خوانده می‌شود. پس این توان و قوه نفس انسانی است که می‌تواند حالات مختلف پیدا کند و به اقتضای آن حالات انتخاب داشته باشد یا از اموری روی بگرداند و بر اساس خواست نفس از بدن به‌عنوان ابزار برای نیل به اهداف سود جوید.

مولوی با توجه به این معنی گفته است:

گر ببینی میل خود سوی شما
پر دولت برگشا همچون هما
ور ببینی میل خود سوی زمین
نوحه می‌کن هیچ منشین از حنین
(مولوی، ۱۳۷۴: دفتر سوم)

چون نفس روح متعلق به بدن است، دو جنبه پیدا می‌کند؛ به جهت اصل خود که از عالم ملکوت است، خواهان لقای الهی و سیر الی الله است و به جهت وابستگی به عالم ماده و تعلقات طبیعی خواهان عالم طبیعت می‌شود.

مولوی در این باره می‌گوید:

میل تن در سبزه و آب روان
میل جان اندر حیات و در می است
میل تن در باغ و راغ و در گرم
زان بود که اصل او آمد از آن
زانکه اصل لامکان اصل وی است
میل جان در حکمت است و در علوم
(همان)

پس انسان به جهت جنبه نفسانی خود می‌تواند به حالات گوناگون درآید و به اقتضای حالات گوناگون نفسانی رفتار و حالات مختلف فردی و اجتماعی پیدا می‌کند.

اهمیت اخلاق

با توجه به توضیحات داده شده، اهمیت اخلاق مشخص می‌گردد: تمامی رفتار و کردار انسانی مربوط به نفس و تفاوت حالات بشر در اثر تفاوت حالات نفسانی اوست. اخلاق عهده‌دار اصلاح حالات نفسانی انسان است؛ پس چگونگی حالات نفس در گرو اخلاق و نحوه خودسازی است. در اینجا می‌توان ادعا کرد تمامی تلاش‌ها و فعالیت‌های روزمره انسان‌ها را اگر در یک کفه ترازو

و تلاش اخلاقی او را در کفه دیگر قرار دهیم، وزن تأثیر و اهمیت کفه اخلاق بیشتر خواهد بود. این البته ادعایی بس بزرگ است اما با دلایل عقلی و نقلی قابل اثبات است. برای روشن شدن مطلب، باید به این نکته توجه داشت که تمامی تلاش‌های روزمره انسان‌ها در کره زمین برای چیست؟

اگر تلاش دانشگاه‌های مختلف را در نظر آوریم یا کار کارخانه‌ها و تمامی فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی را بررسی کنیم و به هدف کارهای کشاورزی و داد و ستدهای روزمره اجتماع انسانی و... دقت کنیم، آیا هدفی جز ایجاد امکانات بیشتر برای زندگی بهتر می‌بینیم؟ دانشگاه‌های صنعتی با تولید ماشین‌آلات، ابزار مختلف زندگی را فراهم می‌کنند، دانشگاه‌های علوم پزشکی، روش حفظ سلامت جسم و شادابی بدن را می‌آموزند و در علوم کشاورزی و دامپزشکی سعی می‌شود تا آذوقه و مواد غذایی بیشتر و بهتر فراهم آید. به‌طور کلی همه تلاش‌های انسان - جز اخلاق و امور معنوی - برای ایجاد ابزار زندگی و فراهم آوردن امکانات حیات بشری است.

حال جای این سؤال و دقت در این امر باقی است که آیا امکانات بیشتر برای زندگی بهتر کافی است؟ یا علم چگونه زیستن و نحوه استفاده از امکانات برای چگونه زیستن مهم‌تر است. به تعبیر دیگر، داشتن امکانات زندگی برای زندگی سالم و بهتر کافی است؟ یا باید ابتدا دانست که زندگی بهتر کدام است؟ یعنی اگر هدف زندگی مشخص نباشد یا غلط باشد امکانات زندگی چه نفعی خواهد داشت؟ امکانات و ابزار زندگی برای وصول به اهداف زندگی مفید است اما اگر اهداف غلط بود، ابزار بهتر و برتر و امکانات بیشتر در راستای نیل به اهداف غلط واقع شده و در نتیجه ضرر بیشتری حاصل می‌کنند.

برای مثال، اگر اتومبیل و یا هواپیما که ثمره تلاش علمی و صنعتی بشری است در اختیار انسان‌ها قرار بگیرد برای اهداف آن‌ها مفید و مؤثر است، چون وصول به هدف را سرعت می‌بخشد. اما تعیین هدف و تضمین صحت هدف حیات، کار علم اخلاق و دانش معنوی انسانی است. اگر فرد یا افرادی قصد تعدی و استثمار و استعمار داشته باشند با ابزار بهتر و کامل‌تر، بهتر به اهداف سوء خود نایل می‌شوند و ابزار تولید شده کمک استثماری خواهد بود. اما اگر هدف انسان خدمت به خلق و دستگیری نیازمندان یا سایر امور ارزنده باشد، اتومبیل و هواپیما چون سایر امکانات زندگی، ابزاری مفید و در راستای هدفی صحیح قرار می‌گیرد.

اگر ابزار و امکانات زندگی در خدمت هدف قرار گیرد، وصول به آن را راحت‌تر می‌سازد. اما صحت یا غلط بودن هدف به علم ابزارساز ربطی ندارد. هدف حیات و تعیین درستی یا نادرستی هدف زندگی و چگونه زیستن کار دانش اخلاقی و امور معنوی است.

استاد مطهری در کتاب *انسان و ایمان* در این باره چنین نوشته است:

علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد. علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می‌نماید که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب بیرون است و ایمان انقلاب درون (مطهری، ۱۳۸۲: ۳۲).

دقت در حیات بشری معلوم می‌کند که سرعت زندگی پسندیده است، اما در صورتی که در مسیر درست و در راستای هدف صحیح و ارزنده حیات بشری باشد و گرنه مخرب و مضر خواهد شد.
ویل دورانت می‌گوید:

اختلاف دنیای قدیم با دنیای ماشینی جدید فقط در وسایل است، نه در مقاصد؛ چه خواهید گفت اگر همه پیشرفت‌های ما تنها اصلاح روش‌ها و وسایل باشد نه بهبود غایات و مقاصد (دورانت، بی‌تا: ۲۹۲).

دقت در زندگی امروزه جوامع بشری معلوم می‌کند که تکامل عصر ما تکامل ابزار ارضاکنده‌ی غرایز انسانی است و حال آنکه انسان نیازمند نیرویی است که غرائز او را کنترل نماید. ما باید بدانیم که کمال و سعادت انسان این نیست که هر چه می‌خواهد بدان برسد؛ بلکه باید بدانند که چه باید بخواهد و چه نباید بخواهد. تا با اصلاح خواسته‌ی خود، از ابزار و امکانات در راستای خواسته‌ی صحیح خود بهره‌جوید. این امر رسالت علم اخلاق است، ابزار ارضاکنده‌ی غرایز انسانی همان امکانات زندگی است و تمام رسالت علوم غیرمعنوی و اخلاقی ایجاد همان ابزار و امکانات است. اما کمال انسان کمال ابزار نیست، بلکه چگونگی بهره‌مندی صحیح از آن ابزار است. عقل، علم، فهم، تجربه‌ی زندگی و دین و منابع دینی، به ما آموخته‌اند که کنترل غرایز برای اهداف والا، لازمه‌ی کمال و تعالی انسانی است و این امر جز با علم اخلاق و دقت تربیتی میسر نمی‌شود.

آلکسیس کارل که به‌عنوان پزشکی حاذق و طبیبی صاحب‌نظر جایزه‌ی نوبل را دریافت کرد، در کتاب *راه و رسم زندگی* می‌نویسد: اگر مداوای جسم را لازم بدانیم و سلامت بدن را فراهم آوریم، ولی ندانیم که زندگی سالم چیست، بدن قوی در چه مسیری به‌کار می‌افتد؟ چه‌بسا سالم نبود و در نتیجه، در جهت غلط فعالیت نمی‌کرد، بهتر می‌بود (کارل، بی‌تا: مقدمه).
شاعران فارسی زبان با توجه به این مضامین سروده‌های زیبایی را ارائه کرده‌اند؛ از جمله آن‌ها این شعر است که می‌گوید:

چون سلاحش هست و علمش نی، ببند دست او را ورنه آرد صد گزند

بد گهر را علم و فن آموختن
تیغ دادن در کف زنگی مست
علم و مال و منصب و جاه و قران
دادن تیغ است دست راهزن
به که آید علم ناکس را به دست
فتنه آرد در کف بد گوهران
(مولوی، ۱۳۷۴: دفتر چهارم)

سلاح و ابزار در کف ناهلان مشکلاتی خانمان سوز به بار می‌آورد؛ اگر اسلحه پر در اختیار کودک کم تجربه قرار گیرد، وحشتناک و خطرناک خواهد بود و همه عقلا نگران خواهند شد. اما اگر همین اسلحه در دست کسی قرار بگیرد که شایستگی‌اش را دارد، مثلاً دست سرباز نگهبانی عاقل باشد، دیگر نگرانی ایجاد نخواهد کرد. این، بدان معنی نیست که اسلحه بد است و ابزاری لازم برای زندگی نیست؛ بحث در این است که در مورد یاد شده صلاحیت استفاده صحیح از آن وجود ندارد و لذا مخرب می‌گردد. به همین منوال وقتی محرک حرکات انسانی بُعد حیوانی باشد و با علم اخلاق و تلاش اخلاقی، نفس انسانی حالت ارزنده خود را نیابد؛ همه امکانات سایر علوم، چون اسلحه پری است که در دست کودک یا زنگی مست قرار گرفته باشد. به همین دلیل رسالت انبیا تکمیل مکرمات اخلاقی انسان‌هاست. همان‌گونه که پیامبر ختمی مرتبت فرمودند:

إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (نوری، ۱۴۰۸: ج ۲، ۲۸۲).

به درستی که من برای تمام نمودن مکرمتهای اخلاقی مبعوث گردیدم.

پیامبری که برجسته‌ترین است و با قدرت وحی بر همه حقایق عالم آگاه بوده و دارای علم لدنی و مرتبط با خدای عالم است، رسالت او اخلاقی و انسان‌سازی است. این امر اهمیت و ضرورت و نقش اخلاق در حیات انسانی را معین می‌کند؛ بر همین اساس از امام کاظم (ع) روایت شده است که فرموده‌اند:

أَلْزَمَ الْعِلْمَ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ (همان: ۳۵۵).

لازم‌ترین علم برای شما آن علمی است که به آنچه صلاح قلب شماست دلالت کند و آنچه را باعث فساد آن است به شما آشکار نماید.

با توجه به ارزش همه دانش‌ها و نقش تمامی علوم، امام (ع) علمی را که صلاح جان آدمی بدان وابسته است و عوامل فساد روحی را به انسان می‌شناساند، یعنی علم اخلاق را لازم‌ترین دانش‌ها معرفی فرموده‌اند. اخلاق بنا بر تعریف هیئت راسخه در نفس است و همین هیئت راسخه است که مصدر افعال انسانی می‌شود. با توجه به این نکته، علم اخلاق که به اصلاح

حالات نفسانی می‌پردازد، عامل اصلاح رفتار بشری و در نتیجه مبدأ و منشأ حالات فردی و اجتماعی انسان‌ها خواهد بود.

نفس انسان بُعد عقلانی و روحانی و در مقابل بُعد حیوانی و شهوانی هم دارد، غلبه هریک بر دیگری حالت نفسانی خاصی است که مصدر افعال مناسب با آن خواهد بود. بنابراین رسالت علم اخلاق و اهمیت آن از اینجا معلوم خواهد شد.

مولوی این مضامین بلند معنوی را در مثنوی در قالب تمثیلی چنین بیان می‌کند:

همچو مجنون در تنازع با شتر	گه شتر چربید و گه مجنون حر
میل مجنون پیش آن لیلی روان	میل ناقه پس پی طفلش روان
یک دم ار مجنون ز خود غافل شدی	ناقه گردیدی و واپس آمدی
عشق و سودا چون که پُر بودش بدن	می‌نبودش چاره از بی‌خود شدن
آنکه او باشد مراقب عقل بود	عقل را سودای لیلی در ربود
لیک ناقه بس مراقب بود و چست	چون بدیدی او مهار خویش سست
فهم کردی زو که غافل گشت و دنگ	رو سپس کردی به کره بی‌درنگ
چون به خود باز آمدی دیدی ز جا	کو سپس رفته‌است پس فرسنگ‌ها
در سه روزه ره بدین احوال‌ها	ماند مجنون در تردد سال‌ها
گفت: ای ناقه چو هر دو عاشقیم	ما دو ضد پس همره نالایقیم
جان گشاید سوی بالا بال‌ها	در زده تن در زمین چنگال‌ها
تا تو با من باشی ای مرده وطن	بس زلیلی دور ماند جان من

(مولوی، ۱۳۷۴: دفتر چهارم)

بُعد عقلی و جنبه انسانی انسان چون مجنونی عاشق لیلی است و لیلای بعد عقلی انسان خداوند و لقای اوست. عقل و بُعد معنوی وجود انسان عاشق خدا می‌شود، چون هر عاشقی به اندازه معرفت خود معشوق برمی‌گزیند. اگر عامل انتخاب معشوق عقل آدمی باشد، طبیعی است که از خدا برتر نمی‌شناسد، پس بهترین و برترین معشوق او خدا می‌شود. اما جنبه حیوانی و بُعد شهوانی به منزله شتری است که مرکب عقل است. اقتضای بُعد حیوانی، در طولیه مادیت ماندن و سرگرم عالم مادی شدن است؛ لذا اگر شتر هوای نفس قوی شد، عقل راکب را چون مجنون در طولیه می‌برد و اگر عقل قوی شد، شتر هوای نفس و بُعد حیوانی را رام خود می‌کند و آن را به عنوان ابزاری به سوی منزل معشوق و لیلای معبود سوق می‌دهد.

چگونگی حالات انسانی به چگونگی حالات نفسانی او مربوط می‌شود و این حالات نفسانی در گرو نحوه اخلاق و ایجاد خُلقیات است. بدین ترتیب، اهمیت نقش اخلاق مشخص می‌شود.

اولویت علم اخلاق

تأیید مطلب فوق و اثبات آن را از طریق دیگری هم می‌توان مطرح کرد. ارزش علم و اهمیت دانش به دلیل مشکلات و خطرات جهل است؛ زیرا جهل از مانعی عمده در مسیر کمال انسانی است. برای نیل به هر مقصد و غایتی، باید موانع را از میان برد. همان گونه که ایجاد علت برای موجودیت معلول ضروری است، دفع موانع نیز برای حصول نتیجه لازم است. جهل از موانع بزرگ و بازدارنده انسان از ارزش‌های انسانی است؛ زیرا اگر حرکت و تلاش انسانی از معرفت و آگاهی سرچشمه نگیرد، حرکت مخرب و ناپسند خواهد بود. حضرت علی (ع) به شاگرد برجسته خود کمیل فرمودند:

یا کمیل ما من حركة الا وانت فيها محتاج الى معرفة (حرّانی، بی تا: ۱۶۵).

ای کمیل! حرکتی نیست، مگر آنکه تو در آن به شناختی احتیاج داری.

تلاش انسان‌ها را می‌توان به آگاهانه و غیرآگاهانه تقسیم کرد و مسلم است تلاشی مفید و مثمر خواهد بود که آگاهانه باشد و گرنه چه بسا فعالیت‌های غیرآگاهانه و کوشش‌های نابخردانه‌ای که مفساد بسیاری را به همراه داشته و آثار سوء آن بر فوایدش غلبه یافته باشد. امام حسین (ع) فرموده‌اند:

مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَانَ مَا يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ (کلینی، ۱۳۸۱: ج ۱،

باب علم).

کسی که بدون بصیرت عملی را انجام دهد، آنچه را تباه می‌کند بیش از آن چیزی است که آن را اصلاح می‌کند.

ارزش علم بدان جهت است که جهل را برطرف و آثار مخرب حرکات ناآگاهانه را محو می‌کند. ولی لازم است توجه کنیم که همه جهل‌ها در یک سطح نیستند. جهل به امکانات و ابزار لازم زندگی مشکل‌زاست، ولی مشکلات آن در حدّ کندی حرکت زندگی یا تحمّل برخی سختی‌ها در ادامه حیات است. مثلاً اگر علم اختراع اتومبیل و امکانات صنعتی عصر حاضر نمی‌بود، دشواری سفر با اسب و الاغ و زندگی به شکل ابتدایی با امکانات محدود بشری وجود داشت. اما اگر انسان به هدف صحیح جاهل باشد، عدم علم و آگاهی درست به هدف زندگی باعث می‌شود عمر انسان با همه امکاناتی در اختیار دارد، در مسیری صرف شود که مسیر ناصحیح است و مشکلات و خطرات این جهل با جهل اولیه قابل مقایسه نخواهد بود. به همین

دلیل می‌توان ادعا کرد که علم اخلاق و دانش معنوی و تزکیه نفس از اهم علوم و توجه به آن از اولویت خاص بشری برخوردار است.

نیز باید به این نکته ظریف زندگی انسانی توجه داشت که شناخت هدف زندگی و اصلاح نفس و ایجاد انگیزه درست اعمال انسانی مربوط به عصر و زمانی معین نیست و انسان‌ها در همه اعصار و قرون بدان نیازمندند. انسانیت تابع زمان و مکان نیست و لذا مسائل انسانی و امور اخلاقی هم تابع زمان و مکان معین و محدود نخواهد بود. بلکه علم و عقل و دین و تجربه ثابت می‌کند هر چه دانش ابزار ساز پیشرفت کرده و امکانات سرعت بخش زندگی افزونی یافته است، نیاز به دانش هدف ساز، اصلاح نفس بشر، تزکیه درون و مصدر افعال و رفتار انسانی مهم تر می‌شود. مشاهده نابسامانی‌های انسان معاصر و آمار تکان دهنده جرایم بشری در دنیای کنونی، شاهد زنده‌ای بر این مدعا است. استثمار ضعیف به دست قدرتمندان، ظلم و تعدی ابرقدرت‌ها، از هم پاشیدگی خانواده‌ها و عدم اطمینان اعضای خانواده به یکدیگر، پر شدن آسایشگاه‌های سالمندان و بی‌مهری به آن‌ها، کاهش ازدواج بر اساس آزادی شهوت رانی‌های حیوانی و افزایش طلاق و غلبه بُعد مادی و خواسته‌های مادی در همه شئون حیات بشر عصر حاضر، زنگ خطر زندگی نابسامان انسان معاصر است که منشأ همه آن‌ها غلبه شهوت و بُعد حیوانی بر بُعد عقلانی انسان است که ناشی از بی‌توجهی به مسائل اخلاقی است.

نقش اخلاق در کمال انسان

کمال موجودات، مطلوب همگان است و تلاش برای ایجاد کمال امری است پسندیده: اگر موجودی امکان کمال داشته باشد ولی شرایط کمال آن را فراهم نکنند از نظر همه انسان‌ها ناپسند است. باید کوشید که امکان کمال را به واقعیت کمال رساند؛ به عبارت دیگر قوا و استعداد های هر موجودی را به فعلیت درآورد.

مثلاً اگر استعداد دانه گندمی این است که خوشه چند صد دانه‌ای شود، باید شرایط تحقق آن را فراهم کرد وگرنه از نظر انسان عاقل و منصف، ناقص ماندن و ضایع شدن آن دانه به حساب می‌آید. تمام تلاش‌های افراد در دانشکده‌های کشاورزی و همه تجربیات کشاورزان به همین منظور است: می‌کوشند نحوه بهتر به کمال رسیدن موجودات نباتی را بیابند و آن را عملی کنند. در مورد حیوانات و حتی جمادات هم کوشش‌های زیادی می‌شود تا توان و قوای آن‌ها بهتر شناخته شود و بهتر بروز یابد.

با توجه به اینکه کمال هر موجود بروز قوای آن است، هر چه استعداد های وجودی بیشتر و بهتر شکوفا شود، قطعاً کامل تر خواهد بود و بر این مبنا می‌توان گفت کمال انسان به این است که قوای انسانی بروز یابد.

در این راه به دو اصل اساسی نیازمندیم:

۱. شناخت درست قوای انسان؛

۲. شناخت نحوه بروز قوای انسان.

مسلم است تا استعدادهای انسان را نشناسیم، نحوه بروز آن را نخواهیم دانست؛ زیرا حکم قضیه سالبه به انتفای موضوع را خواهد داشت. موضوع کمال انسان و مبدأ تمامی فعالیت‌های او توجه و نحوه توجه به قوای انسانی است. لذا در علم اخلاق خودشناسی را مقدمه لازم خودسازی می‌دانند. تا فردی خود انسانی‌اش را نشناسد، نمی‌تواند به ساختن و کمال‌بخشی آن بپردازد.

از حضرت علی(ع) نقل شده است:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ (آمدی، بی تا: ۳۸۷).

آن کس که خود را نشناسد، از طریق نجات دور شده است.

علم عهده‌دار خودشناسی، حکمت نظری و حکمت عملی یا علم اخلاق است و به همین سبب همه علمای برجسته علم اخلاق، اولین فصل کتاب اخلاقی خود را به موضوع معرفت نفس یا خودشناسی اختصاص داده‌اند. با توجه به اینکه تأثیر خودشناسی در اخلاق از مسلمات است و بدون خودشناسی، خودسازی و کمال حاصل نخواهد شد؛ نقش اخلاق و ارزش آن معلوم می‌شود. نیز بدیهی و روشن است که این کمال مختص یک عصر و زمان خاص نخواهد بود؛ بلکه در همه اعصار نیاز بدان مشهود است و همچنین نیاز به کمال پیشرفته و کمال کمال ایجاب می‌کند که هر چه زمان سپری شود، نیاز به اخلاق بیشتر و بارزتر گردد.

همان‌طور که اشاره شد، شناخت استعداد مقدمه بروز و پرورش آن است و گرنه شناخت تنها ثمری نخواهد داشت. ثمره این شناخت در شکوفایی و فعلیت آن قوه است. اگر با شناخت انسان می‌فهمیم که قوه شهویه، غضبیه و نفس ناطقه دارد، پس باید نحوه بروز و کیفیت تعادل و تعامل بین این قوا را ایجاد کرد تا انسان کامل یا انسان در حال حرکت به سوی کمال داشته باشیم و این از وظایف علم اخلاق است که ارزش و اهمیت اخلاق را در کمال انسانی مشخص کند.

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب *اخلاق ناصری* می‌نویسد:

هر موجود که مرکب بود، کمال او غیر کمال اجزاء و بسائط او بود، چنان‌که کمال سنگین غیر کمال سرکه و انگبین بود و کمال خانه غیر کمال چوب و سنگ؛ و چون آدمی مرکب است کمال او نیز غیر کمال بسائط و اجزای او بود، بلکه او را

کمالی بود که هیچ موجود در آن با او مشارک نباشد و اکمل مردمان کسی بود که قادرترین ایشان باشد بر اظهار آن خاصیت و ملازم‌ترین ایشان آن را بی‌تھاوونی و تلوتی که راه یابد، و چون حال فضیلت و کمال معلوم شود حال ردیلت و نقصان که مقابل آن بود هم معلوم باشد (طوسی، ۱۳۵۶: ۶۹).

بحث دقیق در انسان‌شناسی و رابطه کمال انسان با تعادل قوا و چگونگی کمال موجود مرکب و بسیط، که از مباحث مهم اخلاقی است، از حد این مقاله خارج است؛ اما باید توجه کرد که کمال امری پسندیده است و کمال انسان در گرو نحوه شناخت قوا و چگونگی پرورش آنها است و رسالت این شناخت را علم اخلاق برعهده دارد. پس کمال انسان مدیون اخلاق و فعالیت‌های اخلاقی است و همین امر نیاز و ضرورت علم اخلاق را برای همه دوران‌های بشری مشخص می‌سازد.

نتیجه

انسان موجودی مختار است که قدرت انتخاب دارد و به اقتضای نحوه انتخاب و نحوه زندگی خود، حرکت کمالی دارد. گاهی کمال او در کمال ابزار و تولید امکانات زندگی خلاصه می‌شود و این ضایعه‌ای اسفبار خواهد بود که عمده مشکلات عصر حاضر زائیده آن است. لذا علم اخلاق مطرح می‌شود تا حقیقت کمال انسانی را به او بشناساند و نحوه کمال شخصیتی را در پیش بگیرد و با رشد صحیح بعد انسانی به جایی برسد که از تمامی امکانات به نفع انسانیت خود بهره‌جوید؛ نه اینکه انسانیت را فدای کمال امکانات کند.

ارزش این امر به حدی است که هرچه تمدن مادی و گستره امکانات زندگی بیشتر شود، نیاز بدان محسوس‌تر می‌شود. در جهان امروز - که جهان تمدن مادی و پیشرفت صنعتی و تکنولوژی است و هر روز بر دامنه امکانات زندگی افزوده می‌شود - نیاز به علم اخلاق بیشتر و جدی‌تر شده است؛ زیرا با رشد اخلاق می‌توان از امکانات بهتر، بهره صحیح جست و سرعت زندگی را در جهت درست زندگی قرار داد و با اشاعه این فرهنگ به انسانیت انسان‌ها خدمت کرد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی.
نهج البلاغه. تصحیح صبحی صالح.

آمدی، عبدالواحد. (بی تا). *غرر الحکم و درر الکلم*. تحقیق مصطفی درایتی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

ابن مسکویه، ابوعلی احمد. (بی تا). *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*. اصفهان: انتشارات مهدوی.

حرآنی، علی بن شعبه. (بی تا). *تحت العقول*. تصحیح علی اکبر غفاری. قم: [بی نا].

حرعاملی، شیخ محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). *وسائل الشیعه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

دورانت، ویل. (بی تا). *لذات فلسفه*. ترجمه عباس زریاب خوئی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ ۱۹.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۰۴ق). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: [بی نا].

شیرازی، صدرالدین محمد. (۱۳۸۶ق). *الاسفار الاربعه*. قم: مکتبه المصطفویه.

طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۵۶). *اخلاق ناصری*. تصحیح مجتبی مینوی و علی رضا حیدری. تهران: خوارزمی.

فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۴۹). *الحقایق*. تهران: [بی نا].

قیصری، داود بن محمود. (بی تا) *شرح فصوص الحکم*. قم: انتشارات بیدار.

کارل، آکسیس. (بی تا). *راه و رسم زندگی*. ترجمه پرویز دبیری. تهران: [بی نا].

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۱ق). *اصول الکافی*. [بی جا]. مکتبه الصدوق.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). *انسان و ایمان*. تهران: انتشارات صدرا. چاپ ۲۴.

مولوی، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۷۴ق). *مثنوی معنوی*. چاپخانه آفتاب.

نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق). *مستدرک الوسائل*. قم: [بی نا].

ولی، شاه نعمت الله. (بی تا). *دیوان مثنوی*. [بی جا]. [بی نا].

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی